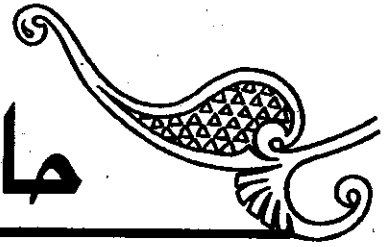


# حافظ



استدلال حافظ دلیل تراشی است برخاسته از نکته دانی و بذله گویی او :  
بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد  
که دهان تو در این نکته خوش استدلالی است  
غزل ۶۸

و همین که استدلالش را خوش می خواند نه متقن ، آشکارا نشان می دهد که نظر حافظ به امثال این مسایل فلسفی از جهت حسن شناسی (Aesthetic) است . پس از چنین کسی که در اندیشه ی خود همواره از رویارویی با دریای ناپیدا کرانه ی هستی می گریزد و به کشتی می پناه می برد ، می توان انتظار داشت که از تمام قصه ی خیر او شر عالم صنع هم به خطا و صواب فعل خود بسنده کند ، و این نکته با لادری گرایمی که به گفته ی استاد مرتضوی ، از خصوصیات جهان بینی زندان است موافق تر می نماید و هم چنین با این مطلب که طنز غالباً جهاتی برتر از شخصیت های اصلی خود بر ما عرضه می دارد . به بیان دیگر ، باید از خود پرسید که وقتی پیر دردی کش حافظ می گوید که در عالم هستی شری نیست و در اصل اندیشه ی نیک و بد ، زشت و زیبا و خطا و صواب ساخته ی آفریده گان است نه اقتضای آفرینش ، رند عاشق پیشه و شراب خواره و بدنامی چون حافظ که معتقد است تمامی این هنرها ( خطاها ) را به میراث فطرتش یافته ، از این سخن چه فهمی خواهد داشت ؟

او در بیتی جواب را می گوید :  
نیکی پیرمغان بین که چو ما بدمستان  
هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود  
غزل ۲۰۳

چنان چه اگر به شخص خطاکاری - به ویژه اگر رند هم باشد - بگوییم که هیچ فعل خطایی در جهان وجود ندارد ، بی گمان او هم به جای چون و چرا در فلسفه ی وجودی شر ، چون حافظ به رأی و نظر لطف ما آفرین خواهد گفت که با این سخن خود ، خواه ناخواه وی را از خطا پاک دانسته ایم و خطایش را پوشانده ایم ؛ و این مصادره به مطلوب سفیسطه آمیز به شیطنت شماره ۳۲- بهمین ۸۷ حافظ نزدیک تر است تا آن گونه مباحث فیلسوف مابانه .

حافظ در پاره ای از طنزهایش که محصول تناقض های عقلی و هم چنین عرفی روزگار او است ، راه خلاف آمد عادت می پیماید و می کوشد تا با نگرشی زندانه تر از معاصرانش ، با جمع اضدادی چون زاهد و رند ، صومعه و دیر ، مست و مستور و تقوا و گناه در اشعارش ، و برقراری پیوندهای تازه میان آنان به موقعیت های خنده آوری دست یابد :  
زکوی میکده دوشش به دوش می بردند  
امام شهر که سجاده می کشید به دوش  
غزل ۲۸۳

و به ترکیبات فرح بخشی نظیر « صوفیان باده پرست » ، « نرگس جماش شیخ شهر » و « هاتف میخانه » ( طبق روایات ، فرشتگان در جایی که شراب نوشند وارد نمی شوند ) . به ویژه که حافظ در این امر به خوبی اصل غافل گیری را به کار می گیرد . در این بیت توقف و تأملی کنیم :  
شرمان باد ز پشمینه ی آلوده ی خویش  
گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم  
غزل ۳۷۲

گاه نیز خود حافظ با برانگیختن اختلافی دست به آفرینش این اضداد می زند ، مانند این نمونه که بر سر گشودن و بستن در میکده ها ، زاهد و خدا را مقابل هم قرار می دهد :

اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند  
دل قوی دار که از بهر خدا بکشایند  
غزل ۲۰۲

در مورد این بیت حافظ نیز آیا نباید به جای تقلیل اندیشی میان نماز و مستی ، فهم آن را در نگاه نکته سنج حافظ به سجاده ی بیرنگ زاهدان ریاکار جست ؟ سجاده ای که از بس به آب ریا و تعصب و وسواس شسته شده (سجاده آب کشیدن) که دیگر رنگ و رو باخته و بیرنگ گردیده است؛ و این لطیفه ای است که شاعر معاصر، سهراب سپهری با دقت بی نظیر خود آن را در می یابد و چنین به شعر می کشد :

کودکی هسته ی زردآلو را ، روی سجاده ی بی رنگ پدر تف می کرد . ( هشت کتاب : ص ۲۸۰ ) پس این رنگین کردن سجاده ، به دست آوردن رنگ ( حرمت ) بر آب رفته است . این سجاده در ستیزی که حافظ مشریان در طول تاریخ با نمادهای مظاهرانه ی دینی داشته اند ، همواره از رنگ پذیری ناچار بوده است ؛ حال زمانی به رنگ شراب و زمانی به لکه ی هسته ی زردآلو . پس می بینیم که گاهی ممکن است جدی گرفتن بیش از حد حافظ و عدم توجه به بنیان طنز کلام او ما را از مقصود شعر باز دارد . شاهد این مدعا را می توان در این بیت مناقشه بر انگیز یافت :

پیر ما گفت خطا برقم صنع نرفت  
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد  
غزل ۱۰۵

حتا اگر سخن حافظ شناس گران قدر ، جناب آقای خرمشاهی را بپذیریم که حافظ ذهن فلسفی - کلامی پیشرفته ای داشته ، باز باید در این سخن ایشان تأمل کرد که « حافظ در این بیت به کل پیشینه ی مسأله ی شر و عدل الهی اشاره دارد . » پیوند این بیت با مسأله ی دیرینه ی شر که بسیاری از عاقلان را سرگردان این دایره کرده ، و هم چنین تحقیق در پیشینه ی تاریخی آن و ذکر آرای گوناگون در این باب ، سرانجام ما را به دراز اندیشی هایی و می دارد که چندان گره از معمای بیت نمی گشاید . اما اگر به جای این مباحث فلسفی - کلامی ، تنها طنز حافظ را جدی بگیریم آن گاه می توانیم از دریچه ی دیگری هم به این بیت بنگریم :

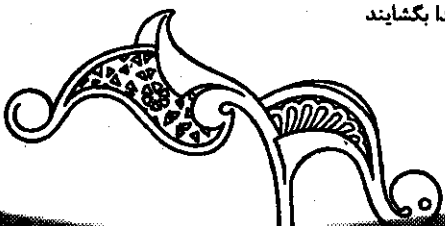
نخست باید توجه داشت که در جهان شعر حافظ ، تحقیق در معمای هستی فسون و فسانه است ، از این رو ، او به جای راز دهر جستن و به حکمت این معما گشودن ، حدیث مطرب و می می گوید و چیزی را خوش تر از فکر می و جام نمی داند . وی به جای گره از سپهر گشودن ، ترجیح می دهد که گره از دل بگشاید :

گره ز دل بگشا وز سپهر یاد مکن که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد  
غزل ۱۰۱

او راز دهر را در می صاف می جوید و سر حکمت را از فلاتون خم نشین شراب می پرسد . حافظ حتا اگر صاحب گنج حکمت باشد هم تا خراب ( مست ) نشود آن را آشکار نمی سازد :

شرابم ده و روی دولت ببین  
خرابم کن و گنج حکمت ببین

حال باید پرسید که برای چنین شخصیتی که با داشتن هزار عقل ، صلاح را در مستی می داند ؛ و برای چنین طرز تفکری که به این ساده گی حکمت و معرفت را به مطالبه می گیرد ، چه اهمیتی دارد که فلسفه ی شر چیست و یا در عالم آفرینش شری هست یا خیر ؟ مگر آن گاه که در دیوان او می خوانیم: « بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد » . انتظار داریم که مانند لایب نیس در اثبات موندش اقامه ی دلیل فلسفی کند؟! بی گمان خیر ، بلکه





اما از این میان ، مواردی که برای جمع آن باید بعد المشرقین را پیمود ، و تضادهایی که به حد تناقض می رسند تأثیر پنهان تری در زبان طنز حافظ یافته اند . تقابلاتی نظیر این دو بیت :

آن چه او ریخت به پیمانه ی ما نوشیدیم  
اگر از خمر بهشت است و اگر باده ی مست  
غزل ۲۴

در این بیت حافظ برای می نوشی خود علتی هنری می آورد که غرض از پیمانه کشی ، متابعت تقدیر الهی است نه سرمستی و سرخوشی . از این رو او دو تناقض را مقابل هم می نشاند ؛ یکی باده ی مست ( کننده ) و دیگری شراب بهشتی که به فرموده ی قرآن مست کننده نیست : { لا فیها عوّل و لا هم عنها یزفون } نباشد در آن تباهی عقل و نه ایشان ( بهشتیان ) از آن مست شوند . { سوره ی صافات : آیه ی ۴۷ }

به هوای لب شیرین پسران چند کنی  
جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده  
غزل ۴۲۳

یاقوت مذاب استعاره از شراب است و حافظ می گوید : « تا کی می خواهی ذاتی روحانی را به رنگ شراب بیامیزی به این امید که شاید چیزی شبیه لب معشوق ، سرخ و لطیف بدست آوری » . توجه داریم که تقابل و تفاوت دو عنصر این معادله ، یعنی جوهر { ذات } که درونی ترین و مخفی ترین بعد یک شی است از یک سو ، و رنگ که بیرونی ترین و سطحی ترین ویژه گی آن است از سوی دیگر به قدری است که تنها طنز حافظ قادر به این کمیابگری می باشد . به جهت همین باریک اندیشی حافظانه ، انتظار می رود با کشف این پیوندهای دور و دراز ، هم چنان بتوان تا مدت ها از گنجینه ی لطایف شعر او بهره مند شد . جالب آن که این نقضیه گویی ، در اندیشه ی حافظ هم موثر بوده است که مهم ترین نتیجه ی طنزآمیزش ، خلط مفاهیم اخلاقی با مضامین زندانه و عاشقانه است . به عنوان نمونه ، او از وجوب نشنیدن وعظ بی عملان ، رفتن به می کده را نتیجه می گیرد :

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس  
که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن  
غزل ۳۹۳

و خطا بودن بوسیدن دست زاهدان را علت و توجیهی برای بوسیدن لب جام می داند :

میوس جز لب ساقی و جام می حافظ  
که دبست زهد فروشان خطاست بوسیدن  
همان

در مطلع همین شعر وقتی می خوانیم :  
منم که شهره ی شهرم به عشق ورزیدن  
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن  
همان

در مصراع دوم انتظار می رود که حافظ از ترک بدبینی و عیب جویی بگوید ، اما با پیوند دادن این بد دیدن به مهرورزی با رخ خوب که در بیت های پایانی می آید ( ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب ) ، در می یابیم که سخن از نظر بازی او است نه ترک فعلی قبیح !

هم چنین این طرز تفکر ، عکس های جالبی در شعر حافظ تصویر کرده است : مثل هنگامی که بجای توبه به دست زاهد ، از دست زاهد توبه می کند : « از دست زاهد کردیم توبه » ؛ یا به جای به دست گرفتن ساغر ، از ساغر دست گیری می خواهد : « به جز ساغر که باشد دستگیرم » در شعر حافظ از کشته شدگان غرامت می خواهند ، نه کشنده گان : « کاین طایفه از کشته ستانند

گرامت . خود او هم اول مست می شود ، بعد می می خواهد :

می بده تا دهمت آگهی از سر قضا  
که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست  
غزل ۲۴

تناقض او تا به حدی است که در تقبیح و تحقیر عقل هم از قیاس که در اصل شیوه ای عقلی است استمداد می جوید :

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق  
چو شبنمی است که بر بحر می کشد رقمی  
غزل ۴۷۱

در مورد ماهیت طنز به این نکته نیز باید توجه داشت که اگر چه در ظاهر ناشی از پریشانی منطقی است ، اما تنها هنگامی لطافت و ملاحظت خود را خواهد داشت که هم چنان به شیوه ای منطقی عرضه شود ؛ یعنی شیوه ی درک طنز و لذت بردن از آن باید مبنایی منطقی و قاعده مند داشته ، و برای مخاطب قابل قبول باشد . این موضوعی است که ارستو از آن به عنوان « تناسب با حقایق » یاد می کند . این خصوصیت را در طرز غزل حافظ به ساده گی می توان جست :

سال ها دفتر ما در گرو صهبا بود  
رونق میکده از درس و دعای ما بود  
غزل ۲۰۳

رونق می کده چه گونه از درس و دعای حافظ حاصل می شود ؟ جواب ساده و منطقی است : تا درس خواندنی هست ، دفتری باید باشد و تا دفتری باشد چیزی برای گرو شراب هست ؛ و این چنین ، طلب علم که در تفکر سنتی باید دوری از گناه را به بار آورد هدفی متناقض و طنزی لطیف ایجاد می کند . از این رو بر ویژه گی های طنز حافظ باید اقباعی بودن را هم افزود ، چنان چه

شماره ۷۲- بهمن ۸۷  
۵۲



می بینیم زاهد و عابدی که به تعریض های حافظ از اصل و اسب افتاده اند دیگر مجال است که اعتبار گذشته ی خود را بیابند .

این تحلیل های منطقی حتا آن گاه که ما را به جواب نرساند ، باز هم می تواند با طرح سوالات خود طنز شعر حافظ را نشانمان دهد :

خون خور و خامش نشین کان دل نازک  
ظاقت فریاد دادخواه ندارد

غزل ۱۲۷

این چه گونه نازک دلی است که وقت بی داد سنگ و قسی است و هنگام دادخواهی ، نازک طبع ؟ آیا این نازک دلی ، تعریض زبان تیز حافظ نیست که حتا معشوق را هم بی نصیب نمی گذارد ؟ و فر آخر این که ، توجه به این منطق طنز حتا می تواند توجیه کننده ی خرابی قالب قافیه در این بیت باشد :

صلاح کار کجا و من خراب کجا  
ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

غزل ۲

این خراب کردن عمدی قافیه ( خراب / تا به ) تأکیدی هنری است بر بی صلاحی و خرابی خود حافظ . البته این شوخی ساختار شکن چندان بی سابقه نیست ؛ چنان چه شیخ محمود شبستری نیز در مثنوی « گلشن راز » برای نشان دادن پیاده بودن خود در فن شاعری { و البته فروتنی خود } ، به عمد در بیتی « عمر » و « شعر » را با هم قافیه می سازد :

همه دانند کاین کس در همه عمر

نکرده هیچ قصد گفتن شعر

گلشن راز : بیت ۷۸

بیت ۱۲۷ از غزل ۱۲۷ از حافظ است که در آن نازک دلی و نازک طبع را با هم قافیه کرده است. این قافیه در واقع یک شوخی ساختار شکن است. حافظ در این بیت میگوید که در زمان دادخواهی، نازک طبع است و در زمان داد گرفتن، نازک دلی است. این نوع قافیه بندی در شعر حافظ بسیار نادر است و نشان دهنده تسلط او بر قواعد عروضی و تقویع است. در ادامه به بررسی این بیت و سایر بیت های مشابه در شعر حافظ خواهیم پرداخت.

بیت ۱۲۷ از غزل ۱۲۷ از حافظ است که در آن نازک دلی و نازک طبع را با هم قافیه کرده است. این قافیه در واقع یک شوخی ساختار شکن است. حافظ در این بیت میگوید که در زمان دادخواهی، نازک طبع است و در زمان داد گرفتن، نازک دلی است. این نوع قافیه بندی در شعر حافظ بسیار نادر است و نشان دهنده تسلط او بر قواعد عروضی و تقویع است. در ادامه به بررسی این بیت و سایر بیت های مشابه در شعر حافظ خواهیم پرداخت.

بیت ۱۲۷ از غزل ۱۲۷ از حافظ است که در آن نازک دلی و نازک طبع را با هم قافیه کرده است. این قافیه در واقع یک شوخی ساختار شکن است. حافظ در این بیت میگوید که در زمان دادخواهی، نازک طبع است و در زمان داد گرفتن، نازک دلی است. این نوع قافیه بندی در شعر حافظ بسیار نادر است و نشان دهنده تسلط او بر قواعد عروضی و تقویع است. در ادامه به بررسی این بیت و سایر بیت های مشابه در شعر حافظ خواهیم پرداخت.

این بیت از حافظ است که در آن نازک دلی و نازک طبع را با هم قافیه کرده است. این قافیه در واقع یک شوخی ساختار شکن است. حافظ در این بیت میگوید که در زمان دادخواهی، نازک طبع است و در زمان داد گرفتن، نازک دلی است. این نوع قافیه بندی در شعر حافظ بسیار نادر است و نشان دهنده تسلط او بر قواعد عروضی و تقویع است. در ادامه به بررسی این بیت و سایر بیت های مشابه در شعر حافظ خواهیم پرداخت.

بیت ۱۲۷ از غزل ۱۲۷ از حافظ است که در آن نازک دلی و نازک طبع را با هم قافیه کرده است. این قافیه در واقع یک شوخی ساختار شکن است. حافظ در این بیت میگوید که در زمان دادخواهی، نازک طبع است و در زمان داد گرفتن، نازک دلی است. این نوع قافیه بندی در شعر حافظ بسیار نادر است و نشان دهنده تسلط او بر قواعد عروضی و تقویع است. در ادامه به بررسی این بیت و سایر بیت های مشابه در شعر حافظ خواهیم پرداخت.

بیت ۱۲۷ از غزل ۱۲۷ از حافظ است که در آن نازک دلی و نازک طبع را با هم قافیه کرده است. این قافیه در واقع یک شوخی ساختار شکن است. حافظ در این بیت میگوید که در زمان دادخواهی، نازک طبع است و در زمان داد گرفتن، نازک دلی است. این نوع قافیه بندی در شعر حافظ بسیار نادر است و نشان دهنده تسلط او بر قواعد عروضی و تقویع است. در ادامه به بررسی این بیت و سایر بیت های مشابه در شعر حافظ خواهیم پرداخت.

